



زندگی امام علی علیه السلام

● علامه سید مرتضی عسکری

الهی علیه السلام نازل شده تا آن را به مردم ابلاغ کنند، در عصر نبی خاتم صلی الله علیه و آله و بعد از تعیین علی بن ابی طالب علیه السلام در حجة الوداع و در غدیر خم کامل شد. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

پرورش یافته پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت علی علیه السلام از سلاله اسماعیل و فرزند ابوطالب است و از لحاظ حسب، پرورش یافته خاتم الانبیاء بوده است.

اشاره:

آنچه در پیش رو دارد متن سخنان استاد عظیم الشان علامه سید مرتضی عسکری است که برای مجله مبلغان ایراد گردیده و پس از ویرایش در حد مقدور مستند سازی شده است. این نوشته حاوی نکاتی ظریف از تاریخ اسلام و شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. امید آن که با تبلیغ لطایف و ظرایف زندگی امیر المؤمنین گامی در جهت معرفی این اسوه معنویت برداشته شود.

کمال شریعت

شریعت اسلام که از حضرت آدم تا حضرت نبی خاتم صلی الله علیه و آله بر پیامبران



وی در زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، چون سایه برای او بود. به خواست خداوند، علی علیه السلام در دامان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرورش یافت.

حضرت ابوطالب همانند پدراش حاجیان و زائران خانه خدا را مهمانی می کرد. او و اجدادش دو کار انجام می دادند:

۱- در مکه جز چاه زمزم چاه دیگری نبود. آن ها در طول سال آب می کشیدند و در حوض های چرمی که در راه حجاج قرار داشت - می ریختند و در موسم حج مقداری مویز نیز در آن ها می ریختند و مردم را سیراب می کردند.

۲- گاهی شترانی را در راه حجاج ذبح می کردند تا حجاج آن ها را بریان کرده از آن تناول کنند.

از آنجا که در آمد اهل مکه از تجارت بود، هاشم به فرزندانش آموخته بود که برای تجارت در تابستان به ایران و شام بروند و در زمستان به یمن و آفریقا سفر کنند. ابوطالب دو سال نتوانست تجارت کند و به همین دلیل فقیر شد. در این زمان قحطی شدیدی در مکه پیش آمد؛ به حدی که مردم به صورت خانوادگی از مکه بیرون می رفتند تا اعضای هر خانوار که می میرند توسط بقیه اعضای خانواده دفن شوند. در این شرایط از

بنی هاشم دو تن از موقعیت خوبی برخوردار بودند: یکی پیامبر اسلام که به واسطه از دواج با حضرت خدیجه علیها السلام ثروتمند شده بود و دیگری عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که او نیز از دارایی برخوردار بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد عموی خود، عباس، آمد و از او خواست تا با کمک یکدیگر از نان خوره های ابوطالب بکاهند. هر دو نزد ابوطالب رفتند و گفتند: «ما حاضریم هر کدام از فرزندان را که صلاح بدانی نزد خود ببریم. ابوطالب گفت: «لو ترکتم لی عقیلاً فاصنعوا ماشتم؛ اگر عقیل را برای من بگذارید [مانعی ندارد] هر چه خواستید انجام دهید.»

از این عبارت معلوم می شود که عقیل بزرگ و کارآمد بوده است. عباس، جعفر را و پیامبر اکرم، علی علیه السلام را با خود بردند.^۲

همراز وحی

علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم، لیله و نهاره و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه، یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علماً و یأمرنی بالاعتداء به؛^۲ و خداوند بزرگترین فرشته از



الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ
 و ربک الاکرم، الذی علم بالقلم...^۴
 همراه پیامبر ﷺ بودم. با نزول وحی
 ناله‌ای شنیدم. از پیامبر اکرم ﷺ سؤال
 کردم این ناله چیست؟ فرمود: هذا
 الشیطان نیس من عبادتی؛ این ناله
 شیطان است که از عبادت من مأیوس
 شد. انت تسمع ما اسمع و تری ما اری
 لکنک لست بنبی و انت وصی؛ تو آنچه
 را من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه را من
 می‌بینم می‌بینی ولی تو نبی نیستی،
 بلکه وصی هستی.^۵

اولین نماز جماعت

پس از نزول اولین آیات وحی، پیامبر
 اکرم ﷺ از غار حراء به منزل آمد و
 جبرئیل امین در همان روز، نماز را برای
 پیامبر آورد و نحوه وضو گرفتن و نماز
 خواندن را به وی آموخت. اولین نماز

فرشتگانش را زمانی که پیامبر از شیر
 گرفته شده بود همنشین او کرد که او را
 در شب و روز به بزرگوارای‌ها و خوهای
 نیکوی جهان سیر دهد و من مانند
 رفتن بچه شتر پی مادرش، پی او
 می‌رفتم و هر روز از خوهای خود
 پرچی می‌افراشت و پیروی از آن را به
 من امر می‌کرد.

پیامبر اکرم ﷺ سالی یک ماه در غار
 حراء اعتکاف می‌کرد. این اعتکاف قبل از
 پیامبر اکرم ﷺ نیز سابقه داشت و
 عبدالمطلب نیز چنین اعتکافی داشته
 است. در زمان اعتکاف پیامبر ﷺ
 علی علیه السلام برای پیامبر ﷺ، آب و غذا به
 غار می‌برد و حاجات پیامبر اکرم ﷺ را
 برآورده می‌ساخت. حضرت می‌فرماید:
 «در زمان اولین وحیی که بر پیامبر
 اکرم ﷺ نازل شد: «اقرأ باسم ربک





جماعت را پیامبر و علی و خدیجه خواندند.

طبری امام مورخین مکتب خلفا در تاریخش می‌نویسد: «یحیی بن عقیف کندی می‌گوید: «برای حج به مکه آمدم و میهمان عباس بودم (خانه عباس عموی پیامبر مشرف به خانه خدا بود). وسط‌های روز دیدم مردی آمد و به آسمان نگاه می‌کرد. ^۶مقابل خانه خدا ایستاد. دست راستش جوانی خردسال و پشت سرش زنی بود. او خم شد آن‌ها نیز خم شدند، او به زمین افتاد آن‌ها نیز به زمین افتادند. تعجب کردم. وقتی که عباس آمد ماجرا را برای او نقل کردم، گفت: «دانستی آن‌ها که بودند؟» گفتم: نه. گفت: «آن که جلو بود، پسر برادرم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. او می‌گوید: از آسمان به او وحی می‌شود؛ آن که در جانب راستش ایستاده بود، علی بود و آن که پشت سرش بود، خدیجه، زوجه پسر برادرم محمد، است. من در روی زمین کسی را غیر از این سه نفر بر این دین نمی‌دانم.» ^۷

اولین تبلیغ و ولایت علی صلی الله علیه و آله

طبری در تاریخ خود آورده است که در سال سوم بعثت آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» ^۸ نازل شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌بایست دعوت را از اقوام و

خویشانش شروع کند. علی صلی الله علیه و آله در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او دستور داد ران گوسفندی بریان کند و قدحی از دوغ تهیه نماید و بنی عبد المطلب را دعوت کند. او نیز چنین کرد و میهمانان آمدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ران گوسفند قدری خورد و با دندان خود متبرک کرد و از قدح نیز قدری نوشید و آن را متبرک ساخت. میهمانان یکی یکی خوردند و سیر شدند و ران و دوغ سر جای خود باقی ماند.

ابولهب گفت: «لشد ما سحرکم الرجل؛ عجب سحری کرد.» او رفت و بقیه نیز رفتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی صلی الله علیه و آله فرمود: دیدی چه کرد؟ **أعد؛ دوباره دعوت کن.** این بار هنگام پذیرایی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش دستی کرد و فرمود: «ایکم یوازرنی علی هذا الامر فیکون اخی و وزیر و وصی و خلیفتی فیکم من بعدی.» آن‌ها مسلمان نبودند و قبول نکردند. علی صلی الله علیه و آله گفت: «انا یا رسول الله.» حضرت رسول علی را بلند کرد (این‌ها همه نکته دقیق و حکمتی دارد) و فرمود: «هذا اخی و وزیر و وصی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا.» آن‌ها برخاستند و رفتند. و ابوطالب را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: «ان ابن اخیک یا مرک ان

تطیع اینک»^۹

از این مطلب فهمیده می‌شود که اولین تبلیغ پیامبر ﷺ به وحدانیت و ربوبیت خدا، رسالت خویش و وصایت علی علیه السلام بوده است؛ یعنی، تبلیغ این سه با هم بوده است.

تکرار خفتن در جای رسول

پس از دعوت آشکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قریش از ابوطالب خواستند تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رود و به او اعلام کند که اگر مال می‌خواهد به او بدهند، اگر پادشاهی می‌خواهد دورش جمع شوند و پادشاهی کند و... ولی دست از دعوتش بردارد.

پیامبر اکرم پس از شنیدن سخنان آنان فرمود: «والله یا عماه لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی علی ان اترک هذا الامر حتی یتظهره الله او اهلک فیہ ما ترکتہ^{۱۰}؛ عمو جان به خدا سوگند اگر خورشید را در کف راستم و ماه را در کف چپم قرار دهند که از تبلیغ آیین خود دست بردارم، هرگز دست برنخواهم داشت تا یا خداوند این دین را یاری کند و یا در راه آن جان دهم.»

آن‌ها عاجز شدند و به آزار و اذیت ضعفا پرداختند و آن‌ها را شکنجه می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور به

هجرت داد. عده‌ای به سرپرستی جعفر بن ابی طالب از راه دریای سرخ به حبشه رفتند. قریش با یکدیگر هم قسم شدند تا با بنی هاشم خرید و فروش نکنند، در یک مجلس نشینند، سخن نگویند و...

آن‌ها تصمیم گرفتند که این قطع رابطه ادامه یابد تا پیامبر صلی الله علیه و آله را تسلیم آن‌ها کنند و قریش او را به شهادت برسانند. آن‌ها این قرار داد را به کعبه آویزان کردند. ابوطالب احساس خطر کرد، از این رو با بنی هاشم، بنی المطلب و هر که مسلمان شده بود، به دره کوهی به نام شعب ابی طالب پناه بردند. اموال حضرت خدیجه رضی الله عنها در این جا مصرف شد. شب‌های شعب ابی طالب شب‌های خطرناکی برای پیامبر اکرم بود و همواره این خطر وجود داشت که قریش از دور جای خواب پیامبر اکرم را نشانه بگیرند، و او را در تاریکی به شهادت برسانند.

به همین دلیل وقتی که هوا تاریک می‌شد و همه می‌خوابیدند، ابوطالب جای پیامبر صلی الله علیه و آله را با حضرت علی رضی الله عنه تعویض می‌کرد تا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را نشانه گرفتند، مصون بماند. روزی علی رضی الله عنه به پدر گفت: من کشته می‌شوم. ابوطالب فرمود: «در راه حبیب کشته می‌شوی.» حضرت فرمود: «نخواستم بگویم راضی





نیستم. خواستم بگویم من می دانم که در راه حبیب کشته می شوم.»

در بستر پیامبر ﷺ

بعد از وفات ابوطالب، آزار قریش زیاد شد و پیامبر اکرم ﷺ مأموریت یافت تا از مکه به مدینه هجرت کند. قریش در دارالندوه گرد هم جمع شده و تصمیم گرفته بودند که شبانه از هر قبیله یک نفر جمع شوند و یک باره بر پیامبر ﷺ حمله کنند و او را بکشند تا خونش در قبایل پخش شود و قاتل معلوم نباشد. ابولهب نیز

در این جمع شرکت کرده بود. جبرئیل امین دستور هجرت را برای پیامبر اکرم ﷺ آورد. و پیامبر اکرم ﷺ تصمیم بر هجرت گرفت. آن شب که دور خانه پیامبر ﷺ را محاصره کرده بودند، علی ﷺ را به جای خود خواباند تا فدایی او باشد.

حضرت علی ﷺ عرض کرد: «اگر من جای شما بخوابم شما سالم می مانید؟» فرمود: بله. علی به جای او خوابید تا به شهادت برسد ولی پیامبر اکرم ﷺ سالم بماند. پیامبر اکرم ﷺ کفی از خاک برداشت و بر سر مشرکان ریخت و رفت و

آن ها او را ندیدند.

دیوارها کوتاه بود و آن ها جای پیامبر ﷺ را می دیدند. برای آزار حضرت، تا صبح به طرف خانه اش سنگ پرتاب می کردند، اما به دستور ابولهب قرار شده بود هنگام صبح حمله کنند. وقتی که صبح شد، علی ﷺ از جای خویش برخاست. آن ها بر خلاف انتظار، حضرت علی ﷺ را دیدند.

گفتند: محمد کجاست؟
گفت: مگر او را به من سپرده بودید؟

بهترین نمونه امانتداری

قریش به یکدیگر اطمینان نداشتند و طلا و نقره خود را نزد پیامبر اکرم ﷺ؛ یعنی، محمد امین می گذاشتند. علی ﷺ مأموریت داشت پس از هجرت پیامبر اکرم ﷺ امانات مردم را به آن ها بازگرداند. حضرت تا سه روز امانات مردم را برگرداند. سپس در خانه خدا با صدای رسا اعلام فرمود: آیا کسی هست که امانتی نزد پیامبر ﷺ داشته باشد؟ کسی نیامد.

پیامبر ﷺ در انتظار علی ﷺ

مأموریت دیگر علی ﷺ این بود که فواطم را (فاطمه بنت



محمد ﷺ، فاطمه بنت اسد مادر علی ﷺ، فاطمه بنت عبدالمطلب) به مدینه برود. پیامبر اکرم ﷺ به قبا رسیده بود. همان جا ماند. هر چه ابوبکر اصرار کرد تا پیامبر ﷺ وارد مدینه شود، پیامبر ﷺ می فرمود: «باید علی بیاید.» علی ﷺ آمد در حالی که از پیاده روی پاهایش تاول زده بود. تاول های پای او با آب دهان پیامبر اکرم ﷺ شفا یافت و با هم وارد مدینه شدند. این نشانگر نهایت دوستی پیامبر ﷺ و علی ﷺ است.

شجاعت علی ﷺ

بدر

در جنگ بدر هزار مرد جنگی قریش در مقابل ارتش سیصد و سیزده نفری پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت. یاران پیامبر اکرم ﷺ آماده جنگ نبودند بلکه فقط برای گرفتن قافله قریش آمادگی داشتند. در این جنگ هفتاد نفر از قریش کشته شدند که ۴۵ نفر از آنان را علی ﷺ کشته بود. این ۳۵ نفر نه از آدم های عادی بلکه از قهرمانان و سران قریش بودند.

احد

قریش به تلافی جنگ بدر و برای خونخواهی کشته شدگان خود به طرف مدینه حرکت کردند. پیامبر اکرم ﷺ نیز

از مدینه بیرون آمد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. در آن زمان قهرمانان، علمدار می شدند. (در ماجرای عاشورا نیز چون حضرت ابوالفضل قهرمان بود، علمدار شد) اگر علم به زمین می افتاد، لشکریان فرار می کردند. در احد، نه نفر از قهرمانان قریش یکی پس از دیگری علم برداشتند. هر یک از آنان که علم را بر می داشت، علی ﷺ او را با شمشیر به درک می فرستاد. با کشته شدن نهمین نفر، لشکر قریش شکست خورد.

○ خندق

در جنگ خندق، قریش با ده هزار نفر آمدند. پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان برای حفظ مدینه، با تعلیم سلمان فارسی خندقی حفر کردند تا ارتش دشمن نتواند وارد مدینه شود. عمرو بن عبدود که با هزار سوار برابر بود با اسب از خندق پرید. اصحاب پیامبر ﷺ از رویارویی با او هراس داشتند. عمرو به آن ها نگاه می کرد و می گفت: «شما می گوئید: هر کس از شما توسط ما کشته شود، به بهشت می رود. آیا از شما کسی نیست که بخواهد بهشت برود؟» کسی پاسخ او را نمی داد تا این که گفت: «ولقد بححت عن النداء بجمعکم هل من مبارز؟ بس کد فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم، صدایم گرفت!» همه





می ترسیدند، تا این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی به جنگ او می رود؟» علی علیه السلام فرمود: «من». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمامه خود را بر سر او بست. علی علیه السلام وقتی با عمرو مواجه شد، به او گفت: «تو گفته ای کسی که به مبارزه من درآید، از سه حاجت او یک حاجت را اجابت می کنم. اینک من حاجاتم را می گویم. ۱- بیا و مسلمان شو. گفت نمی شود. ۲- لشکرت را بردار و برگرد. گفت نمی شود. ۳- تو سواری و من پیاده، پیاده شو تا بجنگیم. گفت: خیال نمی کردم در عرب کسی چنین آمادگی یا چنین خواسته ای داشته باشد.

عمرو پیاده شد و اسب خود را پی کرد. با شمشیر به حضرت علی علیه السلام حمله کرد. حضرت علی علیه السلام سپرش را مقابل ضربه او گرفت، سپرش دو نیم شد و شمشیر به سر حضرت علی علیه السلام اصابت کرد. همانجا که بعدها مورد اصابت شمشیر ابن ملجم قرار گرفت. حضرت علی علیه السلام نیز شمشیری به پای عمرو زد. او بر روی زمین افتاد و حضرت علی علیه السلام روی سینه اش نشست.

اگر مسلمانی، کافری را می کشت، تمام لباس و وسایل او را بر می داشت و مال او بود. ولی حضرت این کار را نکردند.

وقتی خبیر به خواهر عمرو رسید گفت: اگر لباس های برادرم را در آورده بودند تا آخر عمر برای او گریه می کردم ولی آن که عمرو را کشت پسر ابوطالب با این بزرگواری است.»^{۱۱}

عمر بن خطاب گفت: «زره اش هزار دینار (یا هزار درهم) ارزش دارد.» علی علیه السلام فرمود: «نخواستم پسر عمویم را لخت کنم.» (حضرت علی علیه السلام و عمرو هر دو از قریش و عموزاده بودند.)

۵ خبیر

یهودیان مردمانی ثروتمند و بسیار سرکش و آزار دهنده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به جنگ خبیر شد. قهرمانی به نام مرحب داشتند که به جای سپر، برای لرزاندن قلب طرف، سنگ روی سر می گذاشت.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روز اول ابوبکر را با ارتش برای جنگ با آنان فرستاد. آن ها رفتند و شکست خورده برگشتند. در باره او نوشته شده که «یجبین اصحابه و یجبونه؛ ابوبکر به سپاهیان می گفت: شما ترسو بودید و آن ها می گفتند تو ترسو بودی.» روز دوم عمر با لشکر یانش رفت و بعد از شکست و بازگشت، همان سخنان تکرار شد.^{۱۲}

شب سوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لابعثن غداً رجلاً یحب الله و رسوله

و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار». هر یک از صحابه تا صبح به امید این که خودش همان فرد مورد نظر باشد، صبح کرد. هنگام صبح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيْنَ عَلِيٍّ؛ علی کجاست؟ گفتند: علی چشم درد دارد. فرمود: علی علیه السلام را بیاورید. او را آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان به چشم او مالید و خوب شد به صورتی که حضرت امیر می فرمود: تا آخر عمر دیگر چشم درد ندیدم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علم را به دست علی داد. علی به همراه لشکریان حرکت کرده در مقابل مرحب قرار گرفت. هر دو رجز خواندند و به یکدیگر حمله کردند. حضرت، مرحب را کشت و سپس از خندق آنان جست و در قلعه خیبر را کند. در را روی خندق گرفت و پل ساخت تا صحابه از روی آن عبور کنند و این چنین خیبر را فتح کرد. بعد از فتح قلعه، هشت نفر خواستند در را حرکت دهند نتوانستند.

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ هایی که نزدیک مدینه بود، علی را با خود می برد و در مدینه کسی را که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هوای ریاست نداشته باشد، می گذاشت تا نماز جماعت بخواند. افرادی چون ابن ام مکتوم کور، ابن مسعود و...

در غزوه تبوک مسافرت پیامبر صلی الله علیه و آله دو ماه طول می کشید و نمی شد که پیامبر صلی الله علیه و آله مرکز اسلام را دو ماه تنها بگذارد، یا به دست افرادی بسپرد که قبلاً می سپرد. در این غزوه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فرماندار مدینه کرد. منافقین گفتند: «مَلَّ ابْن عمه؛ از پسر عمویش ملول شد.» حضرت امیر علیه السلام لباس جنگ پوشیده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما بال ابن ابی طالب؛ پسر ابوطالب را چه می شود؟» حضرت عرض کرد: «منافقین گفتند: «مل ابن عمه.» در صحیح بخاری آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى^{۱۳}؛ آیا خشنود نمی شوی که به منزلت نزد من مانند منزلت هارون نیست به موسی علیه السلام باشد جز این که [هارون نبی بود ولی] نبوت با من ختم می شود.»

قرآن و علی علیه السلام

وقایعی از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشانگر این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را برای حمل تبلیغ رسالت بعد از خود آماده می کرد. ما به صورت مفصل در کتاب «معالم المدرستین» از کتب مکتب خلفا (طبقات ابن سعد، سنن ابن ماجه، مسند احمد و...) روایت



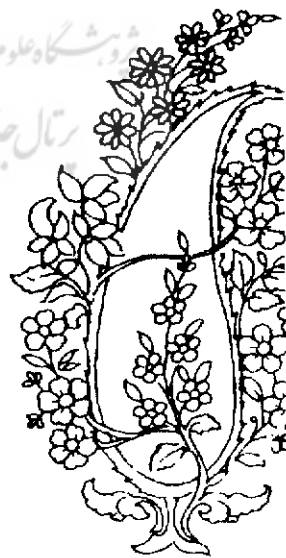


کرده‌ایم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرهای شب نشست‌های خاصی با علی علیه السلام داشت. علی علیه السلام دم در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌ایستاد و می‌گفت: «السلام علیک یا رسول الله». اگر پیامبر می‌فرمود علیک السلام، داخل می‌شد و الا، بر می‌گشت. در جلسات ملاقات، آنچه از ملاقات گذشته تا این زمان، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی شده بود، آن‌ها را برای علی علیه السلام املاء می‌کرد و علی علیه السلام می‌نوشت. به علی علیه السلام می‌فرمود: «بنویس». علی علیه السلام عرض می‌کرد: «تخاف علیّ النسیان؛ از فراموش کردن من می‌ترسی؟»، فرمود: «نه، ولقد دعوت الله الاّ ینسک. اکتب لشرکائک. عرض کرد:

وَمَنْ شَرَّكَائِي. در آن جلسه امام حسن و امام حسین علیهما السلام حاضر بودند. حضرت فرمود برای این‌ها و فرزندان این (اشاره به امام حسین علیه السلام)

در آن عصر، نامه‌هایی را که می‌خواستند بماند، روی پوست می‌نوشتند. علی علیه السلام قرآن را بر روی پوست شتر دباغی شده می‌نوشت. این نوشته طوماری به اندازه هفتاد زراع شده بود و نام آن جامعه بود. آنچه بر پیامبر وحی می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام املاء می‌کرد و علی علیه السلام در آن جامعه می‌نوشت.

ما در سه جلد کتاب «القرآن الکریم...» آورده‌ایم که وحی به دو صورت بود: ۱- وحی قرآنی ۲- وحی بیانی. وحی قرآنی همین قرآن است که امروز در دست ماست. حتی یک کلمه کم یا زیاد و پس و پیش نشده است. هر آیه‌ای از وحی قرآنی که نازل می‌شد، با وحی بیانی، جبرئیل امین تفسیر آن آیه را نیز می‌آورد. رکعات نماز و اذکار آن در قرآن نیست ولی وقتی که مثلاً آیه «اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل» نازل می‌شد جبرئیل با وحی بیانی می‌فرمود که نماز مغرب سه رکعت و اذکار آن چنین و چنان است. جبرئیل این تفسیر را نیز از جانب خداوند بیان می‌کرد.



هر چه نازل می‌شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر یک از کتاب وحی را می‌طلبید و آیه را با تفسیر آن بیان می‌کرد تا بر روی پوست، تخته، کتف گوسفند و هر چیز دیگری که در آن زمان رایج بود، بنویسند. هر سوره‌ای را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای صحابه می‌خواند، همراه با آن وحی بیانی را نیز منتقل می‌کرد؛ یعنی، قرآن بدون تفسیر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است، آن هم تفسیر از دو لب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. در آن قرآن با تفسیر چیزهایی بود که با سیاست خلفای بعدی مخالفت داشت. مثلاً شجره ملعونه در قرآن، همان بنی امیه‌اند و این با خلافت بنی امیه سازش نداشت. تمام وحی قرآنی و بیانی در خانه پیامبر بود. صحابه نیز هر کدام سوره یا سوره‌هایی را با تفسیر یا بدون تفسیر برای خود نوشته بودند. اختلاف در مصاحف صحابه، اختلاف در وجود تفسیر و عدم آن بودن اختلاف در نفس قرآن.

در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی بود که با سیاست قریش مخالف بود در مسند احمد و سنن ابن ماجه آمده است که عبد الله بن عمرو بن عاص می‌گوید: «كنت اكتب كلما اسمع من رسول الله، فنهتني قریش. (یعنی آن‌ها

گفتند ننویس. پیامبر نیز بشری مثل سایر مردم است. از یکی خوشش می‌آید، از یکی بدش می‌آید و چیزی می‌گوید) به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم چنین گفتند. فرمود: «اكتب فوالذی نفسی بیده ما یخرج من فی الا حق؛ بنویس، به آن که جانم به دست اوست از دهانم جز حق خارج نمی‌شود.»

فلسفه غدیر

پس گفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله که در نزد صحابه بود، قابل کنترل نبود. غدیر برای این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی در مورد علی رضی الله عنه بگوید که بین صحابه تنها نباشد. جایی باشد که تمام مسلمانان بشنوند. و الا حضرت رسول مکرر در مورد جانشینی او صحبت کرده بود و حتی اسامی دوازده امام را برده بود. (ما در رساله‌های کوچکی تحت عنوان «علی مائده الكتاب» به عربی و «برگستره کتاب و سنت» به فارسی، یکی از رساله‌ها را در مورد ۱۲ امام نوشته‌ایم). باید تعیین علی رضی الله عنه در جایی باشد که از کنترل کردن صحابه در مدینه خارج باشد. به همین دلیل در آخرین سال حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور آمد که به مسلمانان اعلام کند، هر که می‌تواند به حج بیاید. حاجی که در





رکاب پیامبر ﷺ بودند، به او چشم دوخته بودند تا ببینند چه می‌گوید. تعداد حجاج را از هفتاد هزار تا یک صد و چهل هزار نفر نوشته‌اند. دلیل اختلاف در مورد تعداد نفرات، نبودن آمار دقیق در آن زمان است. به هر حال از هفتاد هزار نفر کمتر نبوده است.

در عرفات با وحی غیر قرآنی به پیامبر اکرم ﷺ وحی شد که علی را معرفی کن. پیامبر اکرم ﷺ وقتی وحی غیر قرآنی می‌آمد، زمینه را آماده می‌کرد. مثلاً با وحی غیر قرآنی به پیامبر ﷺ وحی می‌شد که زینب بنت حجش با شوهرش زید دعوا دارند و می‌خواهند جدا شوند، زید باید زنش را طلاق دهد و تو باید با او ازدواج کنی تا سنت پسرخواندگی از بین برود. آن جا به وحی قرآنی بعداً آیه نازل شد که: «و تخشى الناس و الله احق ان تخشاه»^{۱۴}؛ از مردم می‌ترسی ولی خداوند سزاوارتر است که از او بترسی»

در عرفات با وحی غیر قرآنی وحی شد که باید علی را معرفی کنی ولی پیامبر اکرم ﷺ چنین نکرد. او نگران این بود که اعراب بگویند: او نیز مثل شیوخ عرب که اگر پسر داشته باشند، او را به عنوان جانشین معرفی می‌کنند و الا پسر عمومی خود را معرفی می‌کنند، چنین کرد.

پیامبر ﷺ و اصحاب او به جحفه

رسیدند، در آن جا راه‌های یمن، شام و مدینه از هم جدا می‌شد. به وحی قرآنی آیه نازل شد که: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک»^{۱۵}؛ ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به تو نازل شده ابلاغ کن و اگر انجام ندهی، رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای.»

پیامبر اکرم ﷺ فوراً دستور داد تا اصحاب بایستند و خود نیز ایستاد. خیمه زدند و نماز ظهر را در کنار غدیر خم در جحفه به جا آوردند. با پالان شتر برای حضرت، منبر درست کردند. حضرت بالای منبر رفت و فرمود: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم.» گفتند: «بلی.» پیامبر اکرم دست علی را بلند کرد. دو آستین آن‌ها افتاد به حدی که سفیدی زیر بغل آن‌ها پیدا شد. آن گاه فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله.»

در مسند احمد و سنن ابن ماجه آمده است که پیامبر اکرم ﷺ در این جا فرمود: «انی مخلّف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و قد انبأنی اللطیف الخیر انهما لا یفترقان حتی یردا علی الحوض.» پیامبر اکرم ﷺ



علی علیه السلام به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد. از صبح چهارشنبه شروع کرد و تا روز جمعه قرآن را به این صورت جمع کرد که سوره‌ها را که بر روی اجناس مختلف (تخته، پوست، استخوان و...) نوشته شده بود به هم متصل می‌کرد. تمام قرآن جمع شد. آن را در جوالی قرار داد و با قنبر به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. خطاب به مردم فرمود: «این قرآنی است که در خانه پیامبر بود.»

در این قرآن چیزی بود که مخالف سیاست خلفا بود. لذا گفتند: ما خودمان قرآن داریم. در این که قرآن داشتند راست می‌گفتند ولی تفسیری را که جبرئیل آورده بود نداشتند. حضرت فرمود: «دیگر این قرآن را نمی‌بینید.» آن قرآن و جامعه را

عمامه‌ای داشت که در اوقات رسمی بر سر می‌گذاشت. آن عمامه سیاه را که نامش سحاب بود، بر سر علی گذاشت و رسماً تاج‌گذاری کرد. عمر خطاب به امیر المؤمنین گفت: «بخ بخ، اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.»

جامعه یا قرآن علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی را برای تبلیغ رسالت بعد از خود آماده کرد و او را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کرد. اما آیا آرزوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق یافت؟ «جامعه» که قرآن در آن نوشته شده بود، در دست علی بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داده بود که بعد از غسل و کفن و دفن او، رداء بر دوش نکند تا قرآن موجود در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را جمع کند.



علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام تسلیم کرد. و به او فرمود: بعد از خودت به حسین تسلیم کن و به امام حسین فرمود: بعد از خودت به علی بن الحسین تسلیم کن. علی بن الحسین همانجا نشسته بود. به علی بن الحسین فرمود: تسلیم فرزندت محمد باقر کن و سلام پیامبر و مرا به او برسان. آنچه به دست علی علیه السلام بود بعد از او در دست امام حسن قرار گرفت و بعد از او در دست امام حسین علیه السلام بود. زمانی که امام حسین عازم کربلا شد، آن را تسلیم ام سلمه کرد و فرمود: «آن را به بزرگترین فرزند من که بر می گردد، بده.» ام سلمه آن را تسلیم امام زین العابدین علیه السلام کرد. امام زین العابدین در مرض وفات، فرزندانش را جمع کرد و آن را تسلیم امام باقر علیه السلام کرد و...
ائمه اطهار از این جامعه و قرآن با تفسیر، حدیث‌هایی را برای اصحابشان می فرمودند. مردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: رأی شما در فلان مسأله چیست (ابوحنیفه می گفت: رأی من چنین است. سائل با همین عادت از امام سؤال کرد). حضرت فرمودند: و یهک لو قلنا برأینا اذاً لهلکنا؛ اگر ما به رأی خود سخن بگوییم هلاک می شویم» این‌ها نوشته‌هایی است که ما از علی از پیامبر و از خدا داریم و از آنجا می گیریم. آنچه را که از ائمه آن قرآن و صحیفه به

بعضی از اصحاب خود می گفتند، اصحابشان آن‌ها را در رساله‌های کوچکی به نام اصل می نوشتند. اصل، رساله‌ای است که از خود ائمه نقل شده است. زمانی این اصول به چهارصد اصل رسیده است. و به اصول اربعه‌ا نامگذاری شده‌اند. پس ما آنچه داریم به واسطه ائمه از نوشته علی علیه السلام و نهایتاً از پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا داریم. این است معنای تشیع.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مانده/۳
- ۲- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۸، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۱۹.
- ۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه.
- ۴- علق/۴-۱
- ۵- در نهج البلاغه، خطبه قاصعه، به همین مضمون ذکر شده است.
- ۶- پیامبر اکرم می خواست زوال شمس را ببیند.
- ۷- تاریخ طبری، بیروت، دار القاموس الحدیث، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۸- شعرا/۲۱۴.
- ۹- ر.ک. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۱.
- ۱۰- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۵.
- ۱۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۳.
- ۱۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰.
- ۱۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۰۷.
- ۱۴- احزاب/۳۷.
- ۱۵- مانده/۶۷.